

در این شماره:

با کارگران پیمانی

وضعیت زنان در یک کارخانه تولید کفش

خطرناک ترین کار دنیا

پرولتاریا، سوژه انقلابی

اتش • شماره ۱۸ • اول ماه مه ۱۳۹۲

email: atash1917@yahoo.com

زنان! آزادی! قدرت سیاسی!

در تقویم رسمی کشورها، یازدهم اردیبهشت (اول ماه مه) روز جهانی کارگر است. مناسبت انتخاب این روز برمی گردد به ۱۲۷ سال پیش. به مبارزات حق طلبانه کارگران شیکاگو در آمریکا که روز اول مه سال ۱۸۸۶ توسط نیروهای پلیس خونین شد. یکی از



اما چرا تظاهرات خونین اول ماه مه و پیامدش که اعدام چهار رهبر انقلابی جنبش کارگری آمریکا بود در تاریخ چنین جایگاهی پیدا کرد؟

اول اینکه، جنبش کارگری در آن دوران پیوند نزدیکی با گروه‌های انقلابی سوسیالیست و آنارشیست داشت که مرتباً دورنمای انقلاب اجتماعی و سرنگونی نظام حاکم را در بین توده‌های کارگر و زحمتکشان و تهیدستان تبلیغ می‌کردند. مرتباً این امید را به میان طبقه کارگر می‌بردند که با مبارزه خود می‌توانند وضع موجود را کاملاً تغییر دهند. تئوری‌ها و ایده‌های مارکس و انگلس

به وسیله کمونیست‌های آن دوران به شکل شعار و سیاست در می‌آمد، ذهن توده‌های خواهان تغییر و رهایی را تسخیر می‌کرد و به نیروی مادی تبدیل می‌شد. هنوز بیسواد در صفوف کارگران و محرومان جامعه گسترده بود اما گوش‌ها برای شنیدن صدای مبلغان و مروجان علم انقلاب باز بود که از «مانیفست کمونیست» و «کاپیتال» می‌گفتند؛ ناسیونالیسم و نژادپرستی و خرافه مذهبی را به چالش می‌گرفتند؛ و حرف‌های تازه‌ای را در مورد اقتصاد و سیاست و فرهنگ و فلسفه و هنر با کارگران در میان می‌گذاشتند.

دوم اینکه، خاطره تشکیل اولین حکومت کارگری دنیا در سال ۱۸۷۱ که «کمون پاریس» نام گرفت علیرغم اینکه بعد از سه ماه به خاک و خون کشیده شد و شکست خورد، هنوز تازه و زنده بود. کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی در شهر پاریس از یک فرصت ناب تاریخی که صفوف طبقه سرمایه‌دار حاکم دچار تفرقه بود و حکومت بر اثر شکست در جنگ خارجی تضعیف شده بود استفاده کردند. جرات کردند و دست به قیام مسلحانه زدند و شکلی ابتدایی اما ارزشمند از یک دولت نوین را سازمان دادند. در جمع‌بندی و سنتز همین تجربه، مارکس تئوری‌هایش را غنی‌تر کرد و مقوله «دیکتاتوری پرولتاریا» را جلو گذاشت. این تحول، افق مبارزه طبقاتی را گسترش داد و امکان ایجاد یک دستگاه دولتی نوین و متفاوت بر

ادامه در صفحه بعد

خواسته‌های کارگران در آن مبارزات، کاهش مدت کار روزانه به هشت ساعت بود. کارگران خواهان برقراری شرایطی بودند که فرصت یک زندگی انسانی، فرصت استراحت و فکر کردن را داشته باشند. امنیت شغلی می‌خواستند و جلوگیری از مرگ فرسایشی در نتیجه کار طولانی و کمرشکن. نمی‌خواستند سایه فقر و گرسنگی و بی‌آیندگی بر سر خانواده‌هاشان باشد و فرزندان‌شان یکی یکی در بستر بیماری جان دهند.

چنین زندگی تیره و تاری فقط از آن کارگران شیکاگو نبود. اکثریت کارگران آن روزگار در کشورهایی که با بهره‌کشی شدید از نیروی کار، با شتاب دوران صنعتی شدن را می‌گذراندند و تجمع و تمرکز عظیم سرمایه‌ها را پی می‌ریختند، در همین وضع به سر می‌بردند. مقاومت و مبارزه‌ای نسبتاً هم شکل و همگون برای تغییر این شرایط در کشورهای مختلف سرمایه‌داری غرب جریان داشت. خواسته‌های اصلی که در تظاهرات، اعتصاب، تحسن و شورش کارگری فریاد می‌شد یکسان بود.

نان! آزادی! قدرت سیاسی!

ویرانه دستگاه دولتی بورژوازی را مستند کرد. همین جرات کردن، همین شکل نطفه‌ای و آغازین از حکومت کارگری، و البته درس‌هایی که شکست خونین کمون پاریس در بر داشت، پشتوانه مادی و ذهنی مهمی برای کارگران در همه کشورهای فراهم کرد. ادامه دادن «راه کمون» به بخشی از ذهنیت کارگران مبارز و رادیکال تبدیل شد. در بطن تظاهرات اول ماه مه شیکاگو و مبارزات گسترده‌ای که پیش از آن به راه افتاد، روح سرخ انقلاب قهرآمیز در گشت و گذار بود. گروه‌های رادیکال کارگری مخفیانه اسلحه جمع می‌کردند و نقشه شورش و قیام می‌ریختند.

سوم اینکه، جنبش طبقه کارگر تشکیلات بین‌المللی خود را داشت و رهبران و فعالان این جنبش، جهانی فکر می‌کردند. با همه جوانی و ناروشنی‌هایی که در آن دوران وجود داشت، طبقه کارگر را یک طبقه واحد جهانی می‌دیدند و به ضرورت انجام انقلاب جهانی علیه نظام جهانی سرمایه‌داری اعتقاد داشتند. مبارزان جنبش پرولتری که با «انترناسیونال» (سازمان بین‌المللی طبقه کارگر) مرتبط بودند، ایده‌ها و سیاست‌ها و تجربیات آن روز مبارزه طبقاتی در کشورهای گوناگون را به یکدیگر منتقل می‌کردند. کارگران مهاجر فنون مبارزات سیاسی و صنفی، حزب سازی و جنگ خیابانی را از کشوری به کشور دیگر، از قاره‌ای به قاره دیگر، می‌بردند. در تظاهرات اول ماه مه شیکاگو در سال ۱۸۸۶ زبان‌ها و لهجه‌های مختلف از انگلیسی و ایرلندی گرفته تا روسی و لهستانی و ایتالیایی و فرانسوی... در هم آمیخته بود. بعد از سرکوب خونین تظاهرات اول ماه مه و پیگرد پلیسی و محاکمه رهبران جنبش طبقه کارگر، باز هم این تشکیلات بین‌المللی کارگران بود که کارزار اعتراضی را در کشورهای مختلف هدایت کرد و بورژوازی آمریکا را زیر ضرب برد. تعیین اول ماه مه به مناسبت روز جهانی کارگر نیز ابتکار همین تشکیلات و کمونیست‌هایی بود که رهبری می‌کردند.

دولت‌های سرمایه‌داری کشورهای مختلف این روز را به رسمیت نشناختند. سال از پی سال، اعتصاب‌ها و تظاهرات‌هایی که با پرچم سرخ به مناسبت این روز برگزار می‌شد مورد هجوم نیروهای پلیس و عوامل کارفرمایان و مزدوران اعتصاب شکن قرار می‌گرفت و اغلب به خون کشیده می‌شد. به رسمیت شناساندن اول ماه مه خود به بخش مهمی از مبارزات بین‌المللی طبقه کارگر تبدیل شد. بعد از

اینکه اولین انقلاب سوسیالیستی دنیا در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به پیروزی رسید، جنبش‌های کمونیستی و کارگری جهان پشتوانه قدرتمندی پیدا کردند. برگزاری تظاهرات‌های اول ماه مه نیز در کشورهای مختلف با قدرت و گستردگی بیشتری انجام شد. پیروزی انقلاب سوسیالیستی ۱۹۴۹ در چین ۴۰۰ میلیونی آن روزگار نیز باعث شد که سرود اول ماه مه در دنیا پرطنین‌تر شود. سال‌ها طول کشید و دنیا تحولات تکان دهنده بسیاری را از سر گذراند تا بالاخره اول ماه مه به تقویم‌های رسمی راه یافت و در شماری از کشورهای تعطیل رسمی اعلام شد.

حالا دیگر همه می‌دانند که اول ماه روز جهانی کارگر است. اما مفهوم و روح اول ماه مه در پشت مراسم دولتی، رسمی و اصلاح طلبانه رنگ باخته است. رسانه‌های بورژوازی بین‌المللی هر سال اخبار و تصاویری از تظاهرات‌های این روز را که اینجا و آنجا با دخالت نیروهای امنیتی و پلیس به خشونت و درگیری کشیده می‌شود به نمایش می‌گذارند، اما حواس‌شان هست که «حقانیت»، «مطلوبیت» و «بدی بودن» نظام سرمایه‌داری و دستگاه دیکتاتوری طبقاتی‌شان زیر سوال نرود.

در ایران که دیکتاتوری و خشونت طبقاتی به شکل عریان و در قالب استبداد مذهبی حاکم است، احزاب کمونیست و انقلابی و تشکل‌های مستقل کارگری ممنوع و تحت سرکوبند و اول ماه مه نیز کماکان تعطیل رسمی نیست. از همان ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مهار جنبش‌های کارگران و زحمتکشان و پیگرد و سرکوب کمونیست‌های انقلابی و مدافعان خواسته‌های طبقه کارگر در دستور کار رژیم قرار گرفت. یکی از فریبکاری‌های خمینی و همدستانش برای قلب ماهیت اول ماه مه و تبدیل آن به یک روز بی‌آزار، چسباندن روز ترور مطهری (تحت عنوان روز معلم) به روز کارگر بود. در همه این سال‌ها و علیرغم همه این سرکوب‌ها و فریبکاری‌ها، فعالان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری و همه آزادیخواهان و نواندیشانی که خود را بخشی از حرکت مترقی جامعه علیه نظام واپس‌گرای حاکم می‌دانند اول ماه مه را به شکل‌های مختلف بزرگ داشته‌اند.

امروز جامعه ما در نتیجه تشدید بهره‌کشی و گسترش تبعیض و ستم جنسیتی، ملی و مذهبی به حالت انفجار و از هم گسیختگی در آمده است. نسل جوان زیر فشارهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با بی‌آیندگی و استیصال و بحران اخلاقی دست به گریبان است. در این روزهای بحران و تحریم، طبقه سرمایه‌دار حاکم و رژیم اسلامی آخوند

پاسدار بوروکرات دست در دست (و یا در کشمکش) با قدرت‌های امپریالیستی، فقر و فلاکت و بیکاری و گرسنگی بیسابقه‌ای را به اکثریت جامعه تحمیل می‌کنند. بخش بزرگی از مردم هر روز زیر خط فقر به اعماق رانده می‌شوند؛ تعیین حداقل دستمزد ناچیز و توهین‌آمیز که تازه آن هم پرداختش ماه‌ها به تعویق می‌افتد معنایی جز فلاکت عمومی ندارد.

در این دوران بی‌ثباتی و شکاف در ساختار نظام جهانی سرمایه‌داری، کار و زندگی صدها میلیون زن و مرد کارگر و حقوق بگیر جزء و میانه حال حتی در قلب مراکز امپریالیستی غرب نیز مورد تهدید قرار می‌گیرد. ره آورده‌های شوم سرمایه‌داری از نژادپرستی و بنیادگرایی مذهبی گرفته تا اعتیاد و بردگی جنسی زنان و کودکان، از کار کودکان گرفته تا نابودی محیط زیست، جسم و روان نوع بشر را معلول و نابود می‌کند.

در این روزها اما می‌توان و باید سرود آغازگران اول ماه مه را دوباره بر سر زبان‌ها انداخت و دورنمای انقلابی و روحیه سرخی را که در آن مبارزه جاری بود از آن خود کرد. چهره دنیای امروز همانی نیست که در سال ۱۸۸۶ بود. روابط و نیروهای طبقاتی و ذهنیت جهانیان دستخوش تغییراتی طولانی و چشمگیر شده‌اند. تناسب قوای انقلاب و ضدانقلاب در عرصه بین‌المللی نیز بعد از سرنگونی دولت‌های سوسیالیستی شوروی و چین (اولی در میانه دهه ۱۹۵۰ و دومی در میانه دهه ۱۹۷۰ میلادی) کاملاً عوض شده است. اما نظام جهانی سرمایه‌داری با تضادهای بنیادینش، با کارکرد دیوانه‌وار و گریزناپذیرش، با مصائب و عواقب نابودکننده‌اش همچنان باقی است. برای توده‌هایی که آماج استثمار و ستم سرمایه‌داری‌اند، برای کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، برای پای درنبدان پدرسالاری و مردسالاری و خرافه، راهی جز سرنگونی انقلابی و قهرآمیز این نظام وارونه جهانی وجود ندارد. در ایران و یا هر جای دیگر دنیا، تنها امید و یگانه راه رهایی نوع بشر، انقلاب کمونیستی است. به هیچ چیز کمتر از این نباید رضایت داد.

پس در اول ماه مه امسال همچنان با هم سرنوشتان خود در سراسر دنیا ندا سر می‌دهیم که:

«باید از ریشه براندازیم

کهنه جهان جور و بند

وانگه نوین جهانی سازیم

هیچ بودگان، هر چیز گردند

روز قطعی جدال است

آخرین رزم ما

انترناسیونال است

نژاد انسان‌ها.» ■

بخشی از یک نامه

ظهر است و گرم. در گوشه‌ای با دوستم نشسته‌ام. به این فکر می‌کنم که دیگر موی سیاهی در سرش نیست. حتما او هم در مورد من همین فکر را می‌کند. تازه با هم رفیق شده‌ایم. هر روز ساعتی طولانی در کنار هم کار می‌کنیم. کار بدنی سنگین که خسته و فرسوده می‌کند اما خستگی‌بردار نیست. همکارم پنجاه ساله است اما هنوز مثل نوجوانی که تشنه آگاهی است می‌پرسد و می‌پرسد. سوال‌هایی به ظاهر ساده.

می‌پرسد: اصلا بگو اکثریت اقلیت یعنی چه؟

جواب می‌دهم: اکثریت و اقلیت یک مشت عدد است و درصد و آمار. مثلاً اینکه اکثریت اهالی ایران مسلمانند و اقلیت‌شان کلیمی و مسیحی و بهایی و زرتشتی. اکثریت فارسند و اقلیت، کرد و بلوچ و ترک و عرب. این جور آمار و ارقام دادن‌ها برای اینست که منافع یا موقعیت برتر و ممتاز یک بخش از جامعه را طبیعی و موجه نشان دهند. انگار این بخش حق دارد برتر باشد چون اکثریت است.

می‌گوید: ولی بالاخره اکثریت و اقلیت را باید مشخص کرد. مثلاً وقتی که انتخابات برگزار می‌شود اگر معلوم نشود کدام شخص اکثریت آراء را به دست آورده و کدام طرف در اقلیت است که نمی‌شود رئیس‌جمهور یا نماینده مجلس انتخاب کرد.

به فکر فرو می‌روم. پُر بیراه نمی‌گوید. برایش توضیح می‌دهم که اولاً کسانی که در این انتخابات‌ها با هم رقابت می‌کنند نماینده یک قشر کوچک از جامعه‌اند. ممکنست بین خودشان اکثریت و اقلیت تعیین کنند ولی همه‌شان نماینده اقلیت‌اند. نه حرف دل میلیون‌ها زن و مرد کارگر و زحمتکش را می‌زنند، نه قدمی عملی برای رفع بدبختی‌های ما برمی‌دارند.

لبخندی می‌زند و می‌گوید: پس قبول کردی که اکثریت اقلیت داریم؟ جواب می‌دهم: بله. اگر مردم یا مشخصاً کارگران و زحمتکشان و بی‌چیزها را در نظر بگیریم و این‌ها را با سرمایه‌داران و آدم‌های‌شان مقایسه کنی، ما اکثریتیم و آن‌ها اقلیت.

می‌گوید: و حق با ماست نه با آن‌ها. تاییدش می‌کنم. می‌پرسد: پس چرا اولش گفتی که حق را با اکثریت و

با کارگران پیمانی

خواهد شد!

گرم صحبتیم و بدون اینکه حواسمان باشد صدایمان بلند شده. مهندس جوانی در حال عبور، ظاهراً بخش آخر حرف‌های ما را شنیده. جلو می‌آید؛ رو به من می‌کند و می‌پرسد: پدر جان! فکر می‌کنی چرا با این سن و سال هنوز داری کار می‌کنی؟ می‌گویم: این را باید از نظامی بپرسی که بر کشور ما حاکم است.

این را باید از نظام

سرمایه‌داری

بپرسی که

آدم‌ها را

محتاج

نگه

می‌دارد. به

برده مزدبگیر

تبدیل می‌کند.

به خاطر منافع

اقلیت سرمایه‌دار،

نه برای امثال من تامین

اجتماعی واقعی به وجود

می‌آورد نه امنیت شغلی برای

کارگر و خانواده کارگر.

مهندس سری تکان

می‌دهد و می‌خندد: نه! به خاطر

اینست که زرنگ نبودید. بروید

ببینید زمان شاه که کار زیاد بوده و

درآمد زیاد، داشتید چکار می‌کردید؟

می‌گویم: اگر می‌خواستیم زرنگ باشیم

به نظر شما باید چکار می‌کردیم؟

می‌گوید: باید زیاد کار می‌کردید و برای

آینده‌تان پول جمع می‌کردید. پول‌ها

را به کار دیگری می‌زدید و پولدار

می‌شدید. یا می‌رفتید دنبال تحصیلات

و رسیدن به شغل‌های نان و آبدار.

می‌گویم: شما فکر

ادامه در صفحه بعد

اقلیت کردن نمی‌شود تعیین کرد؟ دارد مجبورم می‌کند که فکر شده‌تر حرف بزنم و کلمات را درست انتخاب کنم. برایش مثالی می‌زنم: ببین اینجا صدها یا هزاران کارگر مشغول کارند. همه دارند زحمت می‌کشند و وضع کار و زندگی‌شان هم تقریباً یک جور است. هرکدامشان عضوی از طبقه کارگرند و از این نظر منافع‌شان یکی است. ولی همین الان چند نفرشان حاضر است جلو بيفتد تا وضع را واقعا عوض کند و منافع طبقاتی‌اش تامین شود؟ چند نفرشان همین حالا فکر می‌کند که می‌شود انقلاب کرد و این نظام را عوض کرد؟ چند نفرشان حاضر نیست این وضع را تحمل کند و نگوید که خدا اینجور خواسته یا همیشه همینطور بوده و خواهد بود؟

جواب می‌دهد: هیچکدام‌شان! می‌گویم: هیچکدام که نه، اقلیت‌شان. یعنی اکثرشان حاضر نیستند دست به چنین کاری بزنند و انقلابی فکر کنند! ولی من و تو می‌دانیم که حق با آنها نیست. در اینجا حق با اقلیتی است که جور دیگری فکر می‌کند. انقلابی فکر می‌کند و می‌خواهد این وضع را عوض کند.

به نقطه‌ای خیره می‌شود و می‌گوید: پس آخرش هیچ کاری نمی‌شود کرد. چون کسانی که فکر می‌کنند نمی‌شود کاری کرد اکثریتند و ما اقلیت.

انگار منتظر شنیدن این حرف هستم. فوراً می‌گویم: نه! مساله اینست که این اقلیت و اکثریت می‌توانند جایشان را عوض کنند. فکری که امروز در اقلیت است می‌تواند به نظر بخش بزرگی از مردم یا به نظر اکثریت تبدیل شود. اما این تبدیل اقلیت به اکثریت خود به خود انجام نمی‌شود. برایش باید تلاش کنیم.

می‌گوید: درست است! باید برویم به بقیه بگوییم این چه وضعی است که آدم‌های پا به سن گذاشته‌ای که الان باید دوران آرامش و بازنشستگی خود را بگذرانند مجبورند برای گذران زندگی خود و خانواده‌شان درگیر این مشاغل سخت باشند. کارهایی که برای جوان‌های تازه نفس هم خطرناک است چه برسد به امثال ما؟ باید برویم به کارگران جوان بگوییم اگر این وضع را تحمل کنید و همین حالا نخواهید عوضش کنید آینده‌تان از ما هم بدتر

می‌کنید که این حرف‌ها نتیجه دانش و بررسی خودتان است ولی نمی‌دانید که در واقع همین نظام سرمایه‌داری است که دیدگاه و فکر و حرف‌تان را شکل می‌دهد. قبل از انقلاب این افکار تبلیغ می‌شد؛ بعد از انقلاب هم که نسل شما متولد شد این افکار خیلی بیشتر در بین مردم پخش شد. تا جایی که حالا اکثر مردم از این فکر پیروی می‌کنند که اول منافع خودم و بعد دیگران. ارزش و اخلاق و رفتار اکثریت همین شده. در صورتی که این طرز فکر نه صحیح است، نه منطقی. به همین پروژه‌ای که هستیم نگاه کنید. اینجا همه با هم داریم کار می‌کنیم. از کارگر ساده گرفته تا جوشکار و اسکلت‌بند و اسکافل‌بند و لوله‌کش و مهندس. تولید نتیجه این کار مشترک و مرتبط به هم است. تولید یعنی تولید جمعی. اما نفع این تولید جمعی به دولت که بزرگترین سرمایه‌دار است یا به سرمایه‌داران خصوصی و پیمانکاران می‌رسد. فرمول چنین اقتصادی و چنین نظامی خیلی ساده است: این سود است که فرماندهی می‌کند و بقیه چیزها تابع بیشتر شدن سود اقلیت سرمایه‌دار است. همه چیزهایی که تولید و استخراج می‌شود نهایتاً در خدمت به دست آوردن و افزایش سود است. این وسط چیزی که به حساب نمی‌آید نیازهای مردم یعنی نیازهای مادی و فکری اکثریت جامعه است و نیازهای جامعه آینده. مشکل اینست: تولید جمعی با مالکیت خصوصی تضاد دارد. نتیجه‌اش فقر و فلاکت امثال ماست. کل این دولت‌ها و ارتش‌ها و حراست‌ها که در دنیا ساخته‌اند و مرتباً پروارشان می‌کنند برای اینست که نظام سرمایه‌داری را سر پا نگهدارند. که هر کس آگاه شد و حشش را خواست و مردم را به گرفتن حششان تحریک کرد سرکوبش کنند.

از دور سر و کله پیمانکار ما پیدا می‌شود و مهندس جوان اشاره می‌کند که بهترست فعلاً بحث را ادامه ندهیم. می‌گوید از این به بعد در فرصت‌های مناسب سراغتان می‌آیم تا بحثمان را دنبال کنیم.

وقت ناهار تمام شده و دوباره باید کار را شروع کنیم. دوستم می‌گوید: ممکنست بتوانیم اقلیت را به اکثریت تبدیل کنیم! ■

فواد

گزارشی از وضعیت زنان در یک کارخانه تولید کفش

در جست‌وجوی هویت و استقلال

کمتر از حد متوسط دستمزدها است. هراس از غول بیکاری و فلاکتی که به دنبال دارد، میزان اعتراضات کارگری به این شرایط (و در این مورد، اعتراض زنان کارگر) را به حداقل رسانده است. ناگفته نماند که در این شرکت، از سالن ناهارخوری خبری نیست و تهیه ناهار به عهده خود کارگران است. مدتی است که هزینه سرویس را هم از دستمزد کارگران کسر می‌کنند. یک گرفتاری مشترک همه کارگران، مساله مسکن است. اکثراً اجاره‌نشین هستند و بخش بزرگی از حقوق‌شان را اجاره خانه می‌دهند.

در این شرکت حقوق کارگر مجرد از کارگر متأهل کمتر است. حقوق کارگر جوان از کارگر مسن کمتر است. و البته حقوق کارگر زن از کارگر مرد کمتر است. این شکل از پرداخت دستمزدها بدون شک تبعیض آمیز است و اصلاً به این معنی نیست که کارفرما دلش به حال کارگران متأهل و سن و سال دار سوخته است و هوای‌شان را دارد. این طور نیست که سرمایه‌داران با این کار می‌خواهند «به هر کس به اندازه نیازش» حقوق بدهند. چه بسا یک کارگر مجرد یا جوان به خاطر شرایط اقتصادی خانواده یا تعداد افراد خانوار، نیاز مالی به مراتب بیشتری از یک کارگر متأهل یا مسن داشته باشد. این شیوه تبعیض آمیز در پرداخت دستمزد، صفوف کارگران را دچار تفرقه می‌کند و ذهنیت اتحاد و یکپارچگی طبقاتی را در آنان تضعیف می‌کند. این پرداخت نابرابر دستمزد، قرارداد کاری و قانون و مقررات کار را عرفاً به حالت سیال و دلبخواهی در می‌آورد که هر وقت کارفرما اراده کرد می‌تواند «به مصلحت» هر قسمتش را که خواست اجرا کند یا نکند.

در اینجا زنان کارگری را می‌بینیم که از سنین پایین (چهارده پانزده سالگی) به استخدام شرکت در آمده‌اند و روشن است که در آن سن و سال می‌توان هر فشار و تبعیضی را به کارگر نوجوان تحمیل کرد. البته بعضی از این دختران بعد از اتمام دوره راهنمایی استخدام شده‌اند و باسواد هستند. به همین خاطر دیدشان باز است و حساب دستشان است و کارفرمایان به راحتی نمی‌توانند شیره جان‌شان را مفت بکشند. یکی از

حقوق‌بازنشستگی می‌توانند زندگی خود و یکی دو فرزندشان را بگذرانند؟ یا نه، مجبورند به فکر مشاغل موقتی برای آن دوران باشند؟

سابقه کار زنان کارگر متفاوت است. قدیمی‌ترین‌شان بیشتر از ۱۳ سال است که در اینجا کار می‌کنند و جدیدترین‌شان حدود پنج شش سال. بعضی از طریق شوهرشان که در استخدام همین شرکت بوده معرفی شده‌اند تا با کار خارج از خانه برای خانوار درآمد بیشتری به دست آورند. تعجب می‌کنند که اوایل چقدر برای شوهرشان سخت بود که اجازه کار در شرکت را به آنان بدهد. اما علاقه زنان به درجه‌ای از استقلال اقتصادی و به قول معروف «سر بار شوهر نبودن» از یک طرف و فشارهای غیر قابل تحمل اقتصادی بر خانوار از طرف دیگر باعث شد که رضایت شوهر جلب شود. البته افکار کهنه و سنت‌های مسخره و پدرسالارانه هنوز هم جان سختی می‌کند. کم نیستند شوهران یا والدینی که هنوز هم با کار کردن این زنان مساله دارند. در اینجا هم مثل خیلی از شرکت‌های دیگر، یکی از مشکلات زنان کارگری که صاحب فرزند خردسال هستند نبود مهد کودک است. از زبان بعضی از آنان می‌شنویم که هزینه زیاد مهد باعث شده که افراد دیگر خانواده (مادر یا خواهر) جور نگهداری فرزندشان را بکشند تا این فرصت شغلی که سخت به دست آمده از دست نرود.

روز کار در این شرکت روی کاغذ ۸ ساعت است اما عملاً این زنان روزی دوازده ساعت کار می‌کنند. درصدی که هر سال بر میزان دستمزدشان اضافه می‌شود به هیچ وجه قانع‌کننده نیست و با رشد جهشی هزینه‌های معیشت خوانایی ندارد. به قول یکی از کارگران، قیمت جنس‌ها هر روز ۱۰ درصد بالا می‌رود ولی حقوق ما سالی ۱۰ درصد اضافه می‌شود. متوسط دستمزد زنان کارگر با اضافه کاری چیزی حدود ۶۰۰ هزار تومان است. البته از این رقم بیمه و مالیات هم کم می‌شود. حول و حوش عید امسال که میزان تولید را بالا بردند زنان کارگر از ۹ صبح تا ۱۰ شب و گاهی اوقات دو ساعت بیشتر کار می‌کردند. از نظر خود این زنان روشن است که نقش‌شان در کار تولیدی شرکت بسیار پررنگ و مهم است اما حق و حقوق‌شان

از بیشتر از چهار دهه پیش، زنان بخش مهمی از نیروی کار شاغل در تولید کفش ماشینی ایران را تشکیل داده‌اند. معمولاً کارهای دشوار، خسته‌کننده و ظریف روی خط تولید (در بخش برش و دوخت) به عهده آنان است. در عین حال، در مقابل ساعات کار برابر با مردان کارگر دستمزد کمتری می‌گیرند. در این نوشته نگاهی می‌اندازیم به شرایط کارگران زن در یکی از شرکت‌های تولید کفش در تهران. این شرکت که تحت لیسانس شرکت‌های مادر فرانسوی و آلمانی فعالیت می‌کند بخشاً به وارد کردن محصول هم می‌پردازد. تولیدات شرکت متنوع است. انواع کفش‌ها به ویژه کفش‌های ایمنی و پوتین‌های سربازی توسط همین کارگران تولید می‌شود.

در میان زنان کارگر، بیهوهای سرپرست خانوار را می‌بینیم که خرج زندگی و پرورش چند فرزند را به عهده دارند. بعضی‌شان به زحمت از پس اجاره خانه برمی‌آیند. بعضی به ناچار پس از مرگ شوهر به خانه پدر کوچ کرده‌اند و عملابخشی از دستمزد خود را به دردهای پدر و مادر و خواهر و برادر هم می‌زنند. بعضی از این زنان را احساس تنهایی و بی‌آیندگی پس از اتمام تحصیلات به محیط کار کشانده و بعضی دیگر را فشار اقتصادی و خواست استقلال مالی از همسر. در این میان، زنی را می‌بینیم که انگیزه‌اش برای کار بیرون از خانه ازدواج مجدد شوهرش بوده. پیش خود حساب کرده که اگر به فکر جمع کردن دست و پای خود و رسیدن به حدی از استقلال مالی نباشد کلاهش پس معرکه است.

بسیاری از این زنان دیگر حاضر نیستند زندگی خود را به چارچوب تنگ خانه و کار خانگی محدود کنند حتی اگر ناگزیر به طلاق از شوهر بهانه‌گیر و بددل و سنتی شوند. از زبان یکی دو تایشان می‌شنویم که کار به آنان هویت بخشیده و حالا دیگر همه روی آنان جور دیگری حساب می‌کنند. دیگر شوهرشان نمی‌تواند آن جمله تکراری را چماق کند و به سرشان بکوبد که مرد باید نان آور باشد و زن وظیفه مادری‌اش را به جا بیاورد. زنان کارگری را هم می‌بینیم که دارند به میانسالی می‌رسند و به زودی ۲۰ سال سابقه کارشان پر می‌شود. اینان دغدغه دوران بازنشستگی را دارند. مهم‌ترین سوال‌شان اینست که آیا با

را به شکلی ابراز کند. مشتاقیم بدانیم این زنان چه احساسی نسبت به یازده اردیبهشت (روز جهانی کارگر) دارند و اصلا در مورد این روز چه می‌دانند. یکی دو نفر که قدیمی‌ترند زیر لب از جهانی بودن این روز حرف می‌زنند.
ادامه در صفحه ۸

مشکلی دارد بنابراین راحت می‌شود به او دست‌درازی کرد. شرایط آنقدر کثیف و رفتارها آنقدر بیمارگونه است که هیچ دختری حتی نمی‌تواند به خودش جرات بدهد در محیط کار وارد رابطه‌ای دوستانه و رفتاری صمیمانه با افرادی از جنس مخالف شود چه رسد به اینکه به مردی علاقمند شود و بخواهد این علاقه

مردانه‌ای در محیط کار یک مرتبه فرو می‌ریزد. طرز رفتار مردان با زنان کارگر واقعا چندش‌آور است. چه کارگران و چه مهندسان مرد دائما در حال متلک گفتند. با نگاه‌های هیزشان آدم را می‌خورند. تقریبا همه‌شان فکر می‌کنند دختر جوانی که به کار خارج از خانه رو آورده حتما

اینان که ۲۶ سال دارد و ۸ سال است در اینجا کار می‌کند علت ترک تحصیلش را پُر جمعیت بودن خانواده و هزینه‌های سرسام‌آور زندگی می‌داند. او و خواهرش مجبور شدند دور ادامه تحصیل را خط بکشند و وارد کار دوخت و دوز شوند. کمی بعد خودش به عنوان چرخکار به استخدام این شرکت در آمد.

در اینجا زنان جوان مثل هر محیط کاری دیگر علاوه بر تبعیض‌های اقتصادی و فشار کار، با مشکل آزار و مزاحمت جنسی نیز روبرو هستند. به گفته یکی از آن‌ها با دستمزد کم می‌توانم کنار بیایم ولی با این یکی هرگز. همه انرژی، همه آرزوهایی که داری با چنین رفتارهای





خطرناک‌ترین کار دنیا



بنگلادشی در این صنعت به کار مشغولند و نیمی از کل صنعت فولاد بنگلادش به این کار وابسته است.

صنعت اوراق کشتی از سال ۱۹۶۴ وارد بنگلادش شد ولی از دهه هشتاد میلادی بود که شروع به رشد کرد. در سال‌های ۱۹۹۰ بنگلادش به لحاظ وزن فلزات اوراق شده دومین کشور جهان بود. در سال ۲۰۰۸ بیست و شش شرکت به این کار مشغول بودند که این رقم در سال ۲۰۰۹ به چهل رسید. امروز بسیاری از بزرگترین کشتی‌های جهان را در سواحل چیتاگونگ از دور خارج می‌کنند؛ چون در اینجا دستمزد کارگران فوق العاده کم است؛ کارگران از هیچ حق و حقوقی برخوردار نیستند؛ از قوانین و سیاست‌های محیط زیستی هم خبری نیست یا اجرا نمی‌شود. پس سرمایه‌ها اجازه دارند تا می‌توانند به تاخت و تاز و فوق‌استثمار

نیست و اتفاقی که بر درش «درمانگاه» نوشته شده محل خواب سرپرستان است. طول عمر یک کشتی معمولاً چند دهه است، بعد از این زمان، دیگر تعمیر و جایگزینی قطعات صرف ندارد. تخریب کشتی شیوه‌ای است برای خلاص شدن از کشتی‌های قراضه و بازیافت سودآور آن‌ها. در این روند کشتی‌ها تکه تکه می‌شوند و اسقاطی‌ها و ضایعات می‌رود که بازیافت شود. برخی تجهیزات نیز دوباره مورد استفاده قرار می‌گیرد. اسکله‌های تخریب کشتی امروزه بیشتر در آسیای جنوبی‌اند و چیتاگونگ بنگلادش از مراکز اصلی این کار است.

منطقه ساحلی فوردارها ت به طول ۱۸ کیلومتر در شمال غربی چیتاگونگ به لحاظ وسعت دومین منطقه اوراق کشتی جهان است و یک پنجم کل این صنعت در سطح دنیا را شامل می‌شود. دویست هزار

خونریزی سرش قطع نمی‌شد. ساعت ۴ و نیم بعد از ظهر همکاران ارشاد از مرگ او مطلع شدند. مدیریت شرکت فوراً جسد ارشاد را به روستایش در شمال بنگال فرستاد تا سر و صدا راه نیفتد. ارشاد یک برشکار ماهر بود و همکارانش می‌گویند خیلی صاف و ساده بود. همسر ارشاد هفت ماهه آیستن بود و انتظار اولین فرزندشان را می‌کشید.

ساعت ده و نیم صبح دوم ماه مه «منصور علی» در حالی که در اسکله سیم مشغول جدا کردن یک درب هیدرولیک عظیم‌الجثه در موتورخانه کشتی بود، جان داد. داشت چفت درب را باز می‌کرد که درب افتاد و او را له کرد. فرید، یکی از همکاران منصور زخمی و در بیمارستان بستری شد. مدیریت برای این که هیچ مسئولیتی در قبال کارگران نداشته باشد نه قرارداد کار می‌بندد و نه حتی کارت شناسایی برای کارگران صادر می‌کند. این کارگران روز مزد هستند. صاحب شرکت سیم، برش و پیاده کردن کشتی‌ها را به پیمانکار می‌سپارد. اینجا هم مزد برشکاران ساعتی ۴۰ تا ۵۰ سنت و مزد دستیاران ۲۳ تا ۲۴ سنت است. بر سر در سیم نوشته‌اند «ایمنی بر همه چیز مقدم است» ولی به کارگران نه پوتین و کلاه ایمنی داده می‌شود، نه جلیقه و حفاظ جوشکاری. حقوق ناچیز کارگران هم امکان خرید این وسایل را نمی‌دهد. از آموزش اولیه‌ترین اصول ایمنی هم خبری

ساعت سه و نیم سحرگاه ۱۷ ژوئیه ۲۰۱۲، در اسکله شرکت اوراق کشتی اس.آر.اس، یک ورقه عظیم فلزی روی «خورشید غلم» افتاد و او را له کرد. خورشید ۱۶ سال داشت و این اولین کارش بود. او مدرسه را ترک کرده بود تا خانواده‌اش را تامین کند. در چیتاگونگ بنگلادش همیشه بچه‌ها را به شیفت شب می‌گمارند چون شب‌ها از بازرسی خبری نیست. این پسر بچه ۱۶ ساله از ۷ شب تا ۷ صبح کار می‌کرد. موسم باران بود و رگبار و تندباد و کارگران با پای برهنه در پانزده بیست سانت گل راه می‌رفتند. یکی از کارگران با تجربه داشت با مشعل لحیم ورقه فلزی بزرگی را که از یک کشتی جدا کرده بود تکه می‌کرد که ورقه بر اثر تندبادی برگشت و بر روی خورشید که آن طرف ورقه کار می‌کرد افتاد. نیم ساعت طول کشید تا همکارانش موفق به بلند کردن ورقه از روی خورشید شدند ولی او قبل از رسیدن به بیمارستان جان داد. دستمزد او ساعتی ۲۵ سنت بود و روزی ۲/۵۷ دلار (کمتر از ده هزار تومان) برای ۱۱ ساعت کار. کارگران اس.آر.اس نه قرارداد کار دارند، نه حتی کاغذپاره‌ای که نشان دهد استخدام شرکتند.

ساعت ۱۲ و ۴۵ دقیقه روز ۱۲ سپتامبر همان سال، «ارشاد الحق» ۳۲ ساله در اسکله فولاد سید مشغول بریدن یک ورقه فلزی بود که ناگهان یک میله فولادی در رفت و به او اصابت کرد. در راه بیمارستان

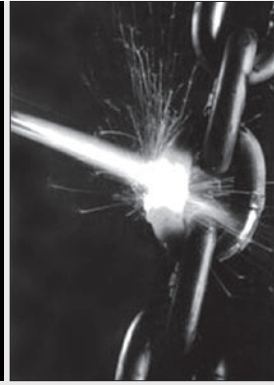
بپردازند. درآمد سالانه این صنعت یک و نیم میلیارد دلار است.

اوراق کشتی به دلایل مختلف در بسیاری از کشورهای جهان ممنوع است ولی وجود این صنعت در بنگلادش باعث نگرانی هیچکس نیست. نیاز به سرمایه‌گذاری زیاد هم ندارد. یک دستگاه وینچ بزرگ، چند مشعل لحیم و شاید یک بولدوزر کافی باشد. قیمت جان آدمی ارزان است و ماهیچه و نیاز به کار به حد کافی وجود دارد. میلیون‌ها مردم فقر زده به دنبال راهی برای ادامه بقا هستند. بین ۳۰ هزار تا ۵۰ هزار نفر مستقیماً به کار در این صنعت مشغولند و ۱۰۰ هزار نفر دیگر به طور غیر مستقیم درگیرند. کار توسط پیمانکارانی که کشتی به کشتی قرارداد می‌گیرند انجام می‌شود. معمولاً برای هر کشتی بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ نفر به کار گرفته می‌شوند که به هر یک روزانه بین یک تا سه دلار دستمزد می‌دهند. شمار زیادی هم در مراحل مختلف بازیافت قطعات اوراق شده درگیرند.

بیش از نیمی از این کارگران زیر ۲۲ سال دارند و بیش از نیمی از آن‌ها بیسوادند. بنا به برخی گزارش‌ها نزدیک ۲۰ درصد نیروی کار را کودکان تشکیل می‌دهند. کار در اسکله‌های اوراق کشتی بسیار خطرناک است. در ساخت کشتی‌ها به خصوص کشتی‌هایی که قبل از سال‌های ۱۹۹۰ ساخته شده از ماده «اسبست» استفاده شده که شديدا سرطان زاست. رنگ کشتی‌ها اغلب حاوی سرب، کادمیوم و آرسنیک است. هر کشتی قدیمی حاوی حدود ۷ هزار تا هشت هزار کیلو اسبست و ۱۰ تا ۱۰۰ تن رنگ آلوده به سرب است. کم نیستند کارگرانی که به علت استنشاق گازهای سمی، انفجار گاز و یا آتش سوزی جان می‌بازند؛ به طور متوسط سالی ۶۰ کارگر. هزاران کارگر نیز هر سال بیمار، مصدوم یا دچار نقص عضو می‌شوند. سال ۲۰۰۹ در بنگلادش قانونی گذرانده شد که وارد کردن کشتی‌های قدیمی آلوده به اسبست، پی سی بی، فلزات سنگین و لجن را ممنوع می‌کرد. این کار نزدیک بود صنعت اوراق کشتی را بخواباند. با فشار صاحبان شرکت‌ها و پیمانکاران این قوانین تعدیل و در واقع معلق شد.

کارگران صنعت اوراق کشتی بنگلادش را باید جزء تحتانی‌ترین لایه‌های طبقه جهانی پرولتاریا به حساب آورد؛ که به واقع هیچ چیز برای از دست دادن ندارند؛ که نظام سرمایه‌داری برای کسب سود بیشتر از جان‌شان مایه می‌گذارد؛ عمرشان را کوتاه می‌کند و برای جبران این نیروی تلف شده به زندگی میلیون‌ها کودک و نوجوان فقیر و گرسنه‌ای چنگ می‌اندازد که آماده به انتظار کار ایستاده‌اند. ■

سیما توکلی



واقعیست؟ کمونیسم چیست؟

پرولتاریا، سوژه انقلابی

دنیا مرتباً در حال تغییر است. حالا دیگر در مراکز نظام سرمایه‌داری جهانی حتی در روزهای بحران هم شاهد خیزش گرسنگان، اعتصابات کمر شکن و تظاهرات قهرآمیز مثل دوران مارکس و یا نیمه اول قرن بیستم نیستیم. حالا دیگر به کارگیری گسترده روبات‌ها در خط تولید و استفاده گسترده از کارکنان فکری مزدبگیر ظاهراً مقوله «پرولتاریا» را از موضوعیت خارج کرده است. در دنیای امروز، سود آورترین معاملات در صنعت سکس انجام می‌گیرد. حالا دیگر دهشت‌های سرمایه‌داری گریبان محیط زیست را گرفته و خطر نابودی کره زمین را از قصه‌های تخیلی به زندگی واقعی آورده است. آیا نباید کمونیست‌ها هم مرکز توجه خود را تغییر دهند و به دنبال سوژه (های) دیگری بگردند؟

چرا مارکس پرولتاریا را سوژه انقلابی تشخیص داد و چرا هنوز جایگاه این طبقه در جامعه است که راز کارکرد شیوه تولید سرمایه‌داری را آشکار می‌کند؟ چرا کار این طبقه است که نقش اساسی در بازتولید سرمایه‌داری و جامعه به طور کلی ایفا می‌کند؟

مارکس و انگلس در جستجوی کشف منطق سرمایه‌داری بودند، پرولتاریا واقعیت مادی این منطق را به آنان نشان داد. مسئله این نبود (و نیست) که چه کسانی از همه گرسنه‌تر و زحمتکش‌ترند؛ هر چند که نابرابری‌های عظیم و جنبه ویرانگر سرمایه‌داری است که محرک انسان‌ها برای یافتن راه تغییر می‌شود. مسئله، درک قانونمندی‌ها و قوای محرکه جامعه است. به قول مارکس: «وقتی که ارتباط درونی درک شود کل باور تنوریک به ضرورت دائمی شرایط موجود حتی پیش از فروپاشی این شرایط در عمل فرو می‌ریزد.» و فقط بر مبنای چنین درکی از روابط و قانونمندی‌ها و قوای محرکه جامعه است که می‌توان راه برون‌رفت از این نظام را ترسیم کرد.

سرمایه‌داری یک نظام ایستا نیست؛ به کارخانه هم محدود نمی‌شود؛ از یک پویایی درونی برخوردار است که به آن قدرت می‌دهد تا بر تمام عرصه‌های فعالیت و زندگی اجتماعی چنگ بیندازد و همه

و روابط تولیدی خود را تعمیم می‌دهد و هر روز و هر لحظه پرولتاریای جهانی را به مثابه یک طبقه واحد بازتولید می‌کند؛ طبقه‌ای که فقط با رها کردن کل بشریت از نظام سرمایه می‌تواند خود را از بند استثمار آزاد کند. انقلاب پرولتاریا یک انقلاب اترناسیونالیستی است.

اشکال مختلف ستم (ستم جنسیتی، ستم ملی و نژادی) همه به کار استثمار شدیدتر می‌آیند. در کشورهای شمال، مهاجرین کشورهای جنوب، به نسبت فقر و عقب ماندگی کشورشان به کارهای سطح پایین‌تر با دستمزد نازل‌تر گماشته می‌شوند. موقعیت زنان همواره امکان استثمار بیشتر زنان را فراهم می‌کند. سرمایه‌داری که در دوران جوانی و عروجش داعیه «آزادی» و «فردیت» و سکولاریسم داشت، حالا نه فقط ارزش‌ها و باورهای دینی را برای تخریب و مهار ذهنی توده‌های مردم به کار می‌گیرد، بلکه خود دین را به منبع مهم سودآوری تبدیل می‌کند. مردسالاری نیز نه تنها به عنوان یک ایدئولوژی برای سرکوب نیمی از جامعه، بلکه به عنوان منبعی برای سودهای کلان در صنعت سکس، صنایع مد و... کاملاً به کام سرمایه است.

سرمایه تمام ارکان جامعه را در بر گرفته و همه چیز را به کالا تبدیل کرده است. این روابط کالایی بر همه بخش‌های مردم حاکم است. بسیاری از مردم جهان به فقر کشیده می‌شوند؛ در دستگاه بوروکراتیک و خدماتی به مهره‌هایی بی اراده و فرودست تبدیل می‌شوند؛ از گردونه تولید به بیرون پرتاب می‌شوند و در حاشیه جای می‌گیرند؛ در اقتصادهای راکد و رو به زوال دهقانی / معیشتی دور خود می‌چرخند. همه این‌ها به درجاتی و در جوانی شباهت‌هایی به پرولتاریا پیدا می‌کنند. ولی آنچه به گروه بزرگی از انسان‌ها خصلت یک طبقه اجتماعی به نام پرولتاریا را می‌بخشد و آن را از دیگر قشرهای تهیدست و یا ستمدیده متمایز می‌کند، جدایی کاملش از هر شکلی از مالکیت بر ابزار تولید است؛ نقشی است که در زنجیره تولید و تحقق ارزش اضافه بازی می‌کند؛ قرار داشتنش در پایین‌ترین مرتبه و امتیاز اجتماعی است. به یک کلام، کار او محور تولید و تحقق ارزش اضافه و کسب سود سرمایه‌داری است و جایگاه او کف سلسله مراتب اجتماعی است. این خصوصیات و موقعیت عمومی است که پرولتاریا را به فاعل انقلابی و ستون فقرات تحولات انقلابی تبدیل می‌کند؛ به طبقه‌ای که ظرفیت رهبری انقلاب اجتماعی در عصر سرمایه‌داری و هدایت نوع بشر در گذار به دنیای کمونیستی در او نهفته است؛ به طبقه‌ای که چیزی جز زنجیرهای بردگیش برای از دست دادن ندارد. ■

«آتش»

این جشن دیرپاست

بدانید!

پایان کار

راه نیابد به این بساط،

با یک چراغ

چراغ ها

صدها چراغ

باز، تاریکی ست

خورشید را به صحنه بتابانید!

رقاص های کُنچ

خُنیاگران دِنج

- خو کرده ناگزیر با ساز این و آن -

ما نیستیم!

بزم آوران شورش و شوریم

- با ساز و برگ خویش -

رقصنده میانه میدان.



در جست و جوی هویت...

اینکه مناسبتش تظاهرات کارگران آمریکا بوده برای گرفتن حق شان. و این که پلیس به تظاهرات حمله کرد و عده ای از کارگران را کشت. و از آن به بعد این روز به عنوان روز مبارزه طبقه کارگر تعیین شد. بقیه، تقریباً همگی شان با چنین روزی در تقویم

آشنا هستند. روز کارگر برای بعضی از زنان به دیدن پوسترها و شعارهایی که برای یک هفته روی دیوارهای شرکت نصب می شود و «روز کارگر و روز معلم را گرمی می دارد» خلاصه می شود. هر سال مدیران و سهامداران و مهندسان شرکت، کارگران را در سالن اجتماعات جمع می کنند و شیرینی می دهند! حتی

کارگر نمونه زن هم انتخاب می کنند! پشت بلندگو می روند و در مورد معیارهای این انتخاب که بالاتر از همه شان «عفت» است داد سخن می دهند. تاکید می کنند که وظیفه مادری و تربیت فرزند از هر کاری برای زن مهم تر است و توصیه می کنند که زنان کارگر از انجام کارهای سخت در شرکت بپرهیزند. جشن که

تمام شد باز همان خط تولید است و همان فشار کار؛ همان تبعیض در حقوق و همان ساعات کار اضافی بی دستمزد؛ همان آزار و مزاحمت جنسی در شرکت و پشت بندش رفتار سرکوبگرانه و تحقیرآمیز مردان خانه (شوهر، پدر یا برادر). ■

امید فرهنگ

شما را به همکاری دعوت می کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنجها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com weblog: n-atah.blogspot.com